

بررسی نیک و بد در دو داستان حضرت یوسف و ایرج

* عبدالرضا دانشور وزیری

تاریخ دریافت: ۹۱/۱۱/۱۷

** سید احمد کازرونی

تاریخ پذیرش: ۹۲/۵/۱۳

چکیده

بررسی تطبیقی داستان حضرت یوسف در قرآن مجید، و داستان ایرج در «شاهنامه» فردوسی بیانگر حاکمیت مفاهیم واحدی از نیکی و بدی بر اشخاص و حوادث این دو داستان، علی‌رغم همه تفاوت‌های زمانی، مکانی و اجتماعی است. از جمله این مفاهیم که از حیث منطوق و مفهوم یکسان می‌باشند می‌توان به حضور پررنگ حسادت ناشی از تبعیض پدران آن‌ها بین برادران، و علاقه وافر آن‌ها به فرزندان کوچک‌تر (یوسف و ایرج) اشاره نمود. از وجوه افتراق این دو داستان می‌توان به پایان آن‌ها اشاره نمود؛ که اولی به پایانی خوش، و دیگری به سرانجامی تراژیک ختم می‌شود. هدف مقاله حاضر بررسی مفاهیم نیک و بد در داستان یوسف پیامبر و داستان ایرج است.

کلیدواژه‌ها: ایرج، یوسف، شاهنامه، داستان قرآنی، قرآن.

مقدمه

ادبیات تطبیقی به بررسی تلاقی ادبیات در زبان‌های مختلف و روابط پیچیده آن، در گذشته و حال و روابط تاریخی آن از حیث تأثیر در حوزه‌های هنری، مکاتبات ادبی، جریان‌های فکری و ... می‌پردازد. اهمیت ادبیات تطبیقی بدان جهت است که از سرچشمه جریان‌های فکری و هنری ادبیات ملی، پرده برمی‌دارد.

حوزه ادبیات تطبیقی به مکاتب هنری عام محدود نمی‌شود، بلکه به بررسی موضوع‌هایی مشخص نیز می‌پردازد؛ ادبیات اسلامی ایران از ادبیات عربی فراوان اقتباس کرده است، و فرهنگ اسلامی بر هر دو ادب ایرانی و عربی سایه افکنده است.

ما در این مقاله سعی داریم، به دو منبع اصلی اسلامی و ایران اشاره کنیم، یکی قرآن که کلام وحی است و سرچشمه لایزال رحمت الهی و معجزه جاویدان پیامبر بزرگ اسلام (ص) است؛ و دیگری «شاهنامه» فردوسی به عنوان اثری بزرگ و حماسی که شهرت آن جهانی است و سراینده آن، حکیم ابوالقاسم فردوسی، آشنا به مبانی اسلامی و تعلیمات الهی قرآن است؛ بی شک فردوسی در سرایش این آثار شگرف گذشته از آثار قبل از اسلام و ایران باستان و ادیان پیشین، با نتیجه به صبغه مذهبی و دینی خویش تأثیر شگرفی از قرآن و آیات و بالأخص داستان‌های آن پذیرفته است.

برای بررسی بیش‌تر این موضوع در این مقاله برانیم، تا مفاهیم نیک و بد در داستان حضرت یوسف و داستان ایرج در «شاهنامه» را مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار دهیم؛ و وجوه تشابه و تمایز آن را روشن نماییم. داستان حضرت یوسف (ع) در قرآن یکی از زیباترین، تأثیرگذارترین و پر محتواترین داستان‌هاست. داستان چه به صورت نظم باشد یا نثر و یا در شکل، نمایشنامه و فیلم عرضه شود، اثری در خواننده و بیننده می‌گذارد که استدلالات عقلی هرگز قادر به چنان تأثیری نیستند.

خداوند متعال در قرآن کریم پیام‌های اصلی و بنیادین دین الهی را در قالب داستان به مردم اعلام کرده است، یکی از زیباترین و مهیج‌ترین داستان‌های قرآن، داستان حضرت یوسف(ع) است که پیام‌های الهی و معنوی فراوانی در آن نهفته است. از سوی دیگر «شاهنامه» به عنوان یکی از بزرگ‌ترین آثار حماسی و جهانی، در قالب داستان‌های حماسی و عاطفی و عاشقانه و حتی عرفانی، پیام‌های متنوعی را عرضه کرده است. یکی از زیباترین داستان‌ها، داستان پادشاهی فریدون و به‌ویژه داستان کین‌خواهی ایرج است و سرگذشت غم‌بار قتل مظلومانه او به دست برادرانش سلم و تور. در ابتدا خلاصه‌ای از داستان حضرت یوسف و ایرج را بیان می‌کنیم، و سپس به بررسی مفاهیم نیک و بد در آن‌ها با استناد به قرآن کریم و متون تفسیری، و «شاهنامه» فردوسی خواهیم پرداخت.

خلاصه‌ای از داستان حضرت یوسف

«یعقوب بن اسحق بن ابراهیم خلیل، نام دیگرش اسرائیل، وی پدر بنی‌اسرائیل، و از پیامبران خداست. یعقوب دوازده فرزند داشت به نام‌های روبیل، شمعون، لاوی، یهودا، زبالون، یسحر که این شش نفر از لیا بودند، و چون وی بمرد، یعقوب با خواهرش راحیل ازدواج کرد و او یوسف و بنیامین را آورد، و چهار پسر دیگرش به نام‌های داب، نفتالی، جار، و اشرا از دو کنیز بودند» (حسینی دشتی، ۱۳۸۵: ۱۰۸۹). «یوسف بن یعقوب بن ابراهیم از پیامبران بنی‌اسرائیل، مادرش راحیل و مولدش مژان آرام (کنعان)، و وفاتش در مصر بود، و مدت ۱۱۰ سال عمر کرد» (همان: ۱۱۰۷).

یعقوب از میان فرزندان، یوسف را بسیار دوست داشت؛ روزی یوسف به نزد پدر آمد و گفت: خوابی دیده‌ام که خورشید و ماه و یازده ستاره مرا سجده می‌کردند. برادران یوسف

که محبت پدر را نسبت به وی روزافزون می‌دیدند، و از سویی داستان خواب یوسف را شنیده بودند طرح و نقشه ریختند که یوسف را به قتل برسانند، یا وی را به سرزمینی دور از چشم پدر افکنند، با این توطئه و تصمیم به نزد پدر رفته و به وی گفتند: اجازه بده یوسف را با خود به صحرا ببریم. یعقوب اول از این کار امتناع کرد، ولی با اصرار فرزندان به این امر رضایت داد.

در راه به جنگلی رسیدند، گفتند همین جا سرش را ببریم و جسدش را به جنگل اندازیم تا گرگان وی را بخورند. ولی برادر بزرگ‌تر گفت: وی را به چاه افکنیم «همان: ۱۰۹۱»، و خلاصه کاروانیان که از آنجا عبور می‌کردند او را از چاه بیرون آورده، و به عنوان برده به مصر بردند. عزیز مصر او را خرید و به خانه برد، همسر عزیز مصر (زلیخا) عاشق یوسف می‌شود، و یوسف موانع و مشکلات فراوانی را پشت سر می‌گذارد تا بی‌گناهی‌اش ثابت می‌گردد و عزیز مصر می‌شود، و بعد از سال‌ها فراق و هجران یعقوب به وصال یوسف می‌رسد.

خلاصه‌ای از داستان ایرج

فریدون یکی از پادشاهان «شاهنامه» است، که داستان او مربوط به عصر اساطیری «شاهنامه» است. فریدون سه پسر داشت: سلم، تور، و ایرج. فریدون چون به زندگی پسرانش سامان داد، اخترشناسان را خواند و گفت از سرنوشت پسران به او بگویند، پادشاه در طالع ایرج جنگ و آشوب دید و از جان پسر کوچک نگران شد. پس کشور را به سه بخش تقسیم کرد: روم و خاور را به سلم داد، ترکستان و چین نصیب تور شد و پادشاهی ایران را به ایرج داد. سلم به تقسیم کشور معترض بود و فردی را نزد برادرش تور فرستاد، و به او گفت چرا برادر کوچک‌تر جانشین پدر شود؟ سلم و تور که کینه برادر کوچک‌تر را به

دل گرفته بودند، یکی را به نزد پدر فرستادند و او را تهدید کردند اگر پادشاهی را از ایرج نگیرد، آنان با ایرج درگیر می‌شوند.

پس از رفتن قاصد، فریدون ایرج را خواست، و به او خبر داد که برادرانش چه اندیشه‌ای در سر دارند، ایرج تا حرف‌های پدر را شنید رو به او کرد و گفت: اگر پدرم بپذیرد من به نزد آنان خواهم رفت و به آن‌ها می‌گویم دشمنی را کنار بگذارند.

فریدون گفت: آن‌ها به دنبال جنگ‌اند اما ایرج اصرار به رفتن داشت و به نزد آنان رفت، برادران در حالی که دلی پر کینه داشتند به پیشواز او رفتند، سپاهیان سلم و تور با دیدن ایرج نسبت به او اظهار محبت کردند و او را شایسته پادشاهی دانستند. سلم و تور تصمیم گرفتند که هر چه زودتر باید ایرج را از میان بردارند، هرچه ایرج اصرار کرد که تمایلی به قدرت ندارد، اما سلم و تور او را باور نکردند و سرانجام ایرج بی‌گناه و مظلومانه به قتل رسید، اما فریدون کینه آنان را به دل گرفت و عاقبت منوچهر فرزند پشنگ نیای ایرج انتقام او را از سلم و تور گرفت.

۱. محبت پدر نسبت به بعضی از فرزندان

حضرت یعقوب دوازده پسر داشت که دو نفر از آنان (یوسف و بنیامین) از یک مادر بودند که نام او راحیل بود، یعقوب نسبت به این دو پسر به‌ویژه یوسف محبت بیش‌تری ابراز می‌داشت به چند دلیل؛ کوچک‌ترین فرزند بود، مادرش از دنیا رفته بود، زیبا بود و در او آثار نبوغ و فوق‌العاده‌ای نمایان بود (مکارم، ۱۳۷۳، ج ۹: ۳۲۱). فریدون نیز سه پسر داشت؛ سلم و تور و ایرج که سلم و تور مادرشان شهرنواز و مادر ایرج ارنواز بود. فریدون به ایرج علاقه بیش‌تری داشت، به همین خاطر به هنگام تقسیم امپراطوری‌اش میان پسران، حکومت ایران را به ایرج داد و سلم و تور را به چین و توران فرستاد.

دو علت برای انتخاب /یرج وجود داشت؛ اول برای رای و مصلحت مردم، و دوم به سبب علاقه شخصی پدر به پسر کوچک‌تر. محبت می‌تواند به عنوان یک مفهوم، نیک تلقی شود اما اگر محبت باعث تبعیض و تفاوت و بی‌عدالتی میان فرزندان باشد به عنوان مفهوم بد تلقی می‌گردد.

حسادت (مفهوم بد)

حسد نقش ویرانگری در انسان‌ها دارد، می‌تواند انسان را تا سر حد کشتن برادر ببرد و در دسرهای شدید تولید کند. برادران یوسف بعد از آنکه از ماجرای خواب او مطلع شدند و احساس کردند او در آینده پیامبر خواهد شد، آتش حسادت در وجودشان شعله‌ور گردید و این حس حسادت آن‌ها را به طرح و نقشه وا داشت (مکارم، ۱۳۷۳، ج ۹: ۳۲۲):

﴿أَقْتُلُوا يُوسُفَ وَأَظْهِرُوا أَرْضَهُ لِكُمْ وَجْهَ أَبِيكُمْ﴾ (یوسف/۹)

«یوسف را بکشید و یا او را به سرزمینی دور دست بیافکنید تا توجه پدر به شما باشد».

سلم و تور نیز بعد از مدتی نسبت به کار پدر، و حکومت /یرج حسد ورزیدند. سلم محرک و وسوسه‌گر بود و تور را تحریک کرد تا طرح کشتن /یرج را پیاده کنند:

بجنید مر سلم را دل ز جای
دگرگونه‌تر شد به آیین و رای
دلش غرقه گشته به آز اندرون
به اندیشه بنشست با رهنمون
نبودش پسندیده بخشش پدر
که دادش به کهتر پسر تخت زر

(فردوسی، ۱۳۸۹، ج ۲: ابیات ۲۹۱-۲۹۰-۲۸۹)

پیشگویی‌های یعقوب و فریدون

یعقوب وقتی که فرزندانش نزد او آمدند تا اجازه دهد یوسف همراه آنان بیاید، گفت که می‌ترسم گرگ او را بخورد:

﴿وَأَخَافُ أَنْ يَأْكُلَهُ الذِّئْبُ﴾ (یوسف/۱۳)

و این سخن یعقوب سر نخ‌ی به دست برادران یوسف داد، تا با همین بهانه به نزد پدر برگردند و به او بگویند که گرگ یوسف را خورد، و پیراهن خونین او را نشان پدر خود بدهند (مکارم، ۱۳۷۳، ج ۹: ۳۳۱). فریدون نیز وقتی پیام سلم و تور را می‌شنود، چون فرزندان خودش را به نیکی می‌شناسد به ایرج توصیه می‌کند که انتظار مهر و عاطفه برادری از سلم و تور نداشته باشد، و از عاقبت کار او را آگاه می‌سازد و این ناشی از روح بلند و فره ایزدی اوست:

تو گر پیش شمشیر مهر آوری	سرت گردد آسوده از داوری
گرت سر به کار است بپیچ کار	در گنج بگشای و بر بند بار
تو گر چاشت را دست یاری به جام	و گرنه خورند ای پسر بر تو شاه

(فردوسی، ۱۳۸۹: ۱۱۵، ابیات ۴۰۵-۴۰۶-۴۰۷)

هم‌چنین در ادامه حکیم توس از قول فریدون خطاب به ایرج می‌گوید:

پدر گفت شاه ای خردمند پور	برادر همی رزم جوید تو سور
مرا این سخن یاد باید گرفت	ز مه روشنایی نباید شگفت

(همان: ۹۹، ابیات ۳۳۰-۳۳۱)

توکل به خدا (مفهوم نیک)

یعقوب وقتی فرزندان را به مصر می فرستد، می گوید با آنکه نمی تواند حادثه‌ای را که از سوی خدا حتمی است از شما دفع کنم، ولی بر او توکل کرده‌ام (مکارم، ۱۳۷۳، ج ۱۰: ۲۸):

﴿عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَعَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ﴾ (یوسف/۶۷)

ایرج نیز وقتی که به حضور برادران رفت، با اینکه پدر از عواقب کار او را بر حذر داشت اما به خدا توکل کرد، و گفت وقتی سرنوشت من در این مسیر تعیین شده از آن راه گریزی نیست:

چو دستور باشد مرا شهریار
به بد نگذرانم بد روزگار
نباید مرا تاج و تخت و کلاه
شوم پیش ایشان دوان بی سپاه
(همان: ابیات ۵۰۶-۵۰۵)

سفارش به مراقبت از کهتران توسط مهتران (مفهوم نیک)

هم یعقوب و هم فریدون در ماجرای یوسف و بنیامین، و ایرج به فرزندان بزرگ‌تر سفارش می‌کنند که هوای کوچک‌ترها را داشته باشند، و سعی کنند به آنان آسیبی نرسد و مورد آزار و اذیت قرار نگیرند.

یعقوب پیامبر خداست و از باطن و نیت فرزندان آگاه است، و به همین خاطر در هنگام سپردن یوسف به فرزندان، یا بار دوم در سپردن بنیامین به آنان و سواس به خرج می‌دهد و مضطرب است، و به آن‌ها سفارش می‌کند تا مواظب آنان باشند، فریدون نیز طی نامه‌ای سلم و تور را سفارش می‌کند که با ایرج برخورد نیک داشته باشند:

بدان کوبه سال از شما کهتر است
نوازیدن کهتر اندر خورست
(همان: ۱۰۰، بیت ۳۰۷)

قضاوت زود و بی‌احترامی به پدر (مفهوم بد)

برادران یوسف با قضاوت یک‌جانبه پدر را محکوم ساختند، و او را به گمراهی متهم کردند:

﴿إِنَّا نَأْتِيهِمْ لَيْلًا مِّنْ غَيْبٍ مَّا يَشْعُرُونَ﴾ (یوسف/۸)

حسادت و قضاوت زود باعث شد که آن‌ها از نیک‌اندیشی و درست‌اندیشی دور شوند، و به پدر خود که پیامبر خدا بود اتهام ضلالت و گمراهی بزنند. فریدون نیز یکی از مظاهر نیکی و عدالت‌گستری، و نماد دل پاک (این دل پاک را گاو (نماد زندگی و شور حیات) شیر داده، و به دست پیر طریقت که مرشد کامل است، و در کوه انسانیت جای دارد و نمایشگر نور خدایی و فرّاهورایی است، پروریده تا فرّه اینزدی در او فعلیت یابد) است (ریاضی، ۱۳۸۹: ۴۷).

فریدون به کمک یزدان سرورش غیبی جادوی جاودان را سرنگون می‌کند، و به آسانی می‌تواند مغزشستگان و تیره‌دلان را پاکیزه و بینا کند (رضا، ۱۳۵۳: ۷۰)، و آخرین پادشاهی است که لقب "کیهان خدایی" دارد (حمیدیان، ۱۳۷۸: ۲۷)؛ و سلم و تور این انسان پیامبرصفت را به انحراف از عدالت و تبعیض متهم می‌کنند (ریاضی، ۱۳۸۹: ۴۷). اتهام به چنین فردی دوری از راه راست، و فریب و حيله، اتهامی بزرگ و نابخشودنی است، و هم‌چنین اتهام برادران یوسف به یعقوب پدرشان که پیامبر الهی است مبنی بر ضلالت و گمراهی و نشانه فریب‌های شیطانی است:

نجستی به جز کژی و کاستی	نکردی به بخشش درون راستی
ندیدی هنر با یکی بیشتر	کجا دیگری زو فرو برد سر
ایا دادگر شهریار زمین	برین داد هرگز مباد آفرین

(همان: ۹۹، آیات ۲۳۶-۲۳۵-۲۳۴)

برادرکشی (مفهوم بد)

یکی از مفاهیم بد در این دو داستان، برادرکشی است (در ماجرای یوسف، اکثر برادران قصد کشتن او را دارند، ولی یکی از برادران که باهوش‌تر است پیشنهاد می‌کند او را در چاهی که سر راه کاروانیان واقع است بیندازند) (مکارم، ۱۳۷۳، ج ۸: ۳۰۰):

﴿قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ لَا تَقْتُلُوا يُوسُفَ وَالْقَوْهَ فِي غِيَابَاتِ الْجُبِّ﴾ (یوسف/۱۰)

«گفت گوینده‌ای از ایشان نکشید یوسف را و او را در قعر چاهی بیافکنید».

اما در داستان ایرج، برادران موفق به کشتن ایرج می‌شوند، با اینکه ایرج تنها به دیدار آن‌ها می‌رود و بی‌اعتنایی خویش را به دنیای فانی گوش‌زد می‌کند، اما برادران که ذات و نهادشان پست است، حرف راست او را باور نمی‌کنند، طبق نقل «شاهنامه» کسانی که بدنژاد و بدگوهر و ناپاک‌اند با صداقت و درستی میانه‌ای ندارند، برادران ایرج نیز سخنان او را باور نکردند:

چو بشنید تور از برادر چنین	به ابرو ز خشم اندر آورد چنین
نیامدش گفتار ایرج پسند	نبند راستی نزد او ارجمند

(فردوسی، ۱۳۸۹: ابیات ۴۰۱-۴۰۰)

فریدون نیز این کار سالم و تور را جهالت، و چیرگی آز و خشم بر عقل و خرد می‌داند: به تخت خرد برنشست آرتان
چرا شد چنین دیو انبازتان
بترسم که در چنگ این ازدها
روان یابد از کالبدتان رها

(همان: ابیات ۴۰۱-۴۰۰)

و فردوسی در ادامه برادرکشی را نشانه بدنژادی می‌داند:

کسی کو برادر فرو شد به خاک	سزد گر نخوانندش از آب پاک
----------------------------	---------------------------

(همان: ۹۹، بیت ۲۹۷)

در طول تاریخ نمونه‌های فراوانی از برادرکشی مشاهده شده، که بارزترین آن داستان هابیل و قابیل است اما در «شاهنامه» نیز اعزیرت به دست برادرش افراسیاب به قتل می‌رسد، شهادت باعث قتل رستم می‌شود و...، که عاملان این جنایات نامی ننگ از خود بر جای گذاشته‌اند.

زیبایی یوسف و ایرج

سوره یوسف دوازدهمین سوره قرآن کریم و مشتمل بر ۱۱۱ آیه است. در حدیثی از امام صادق آمده است: «هر کس هر روز یا هر شب به تلاوت این سوره مداومت نماید، در قیامت با جمالی مانند جمال یوسف مبعوث گردد، و در آن روز وی را هیچ وحشت دست ندهد» (حسینی دشتی، ۱۳۸۵: ۱۱۰۷).

از ابوسعید خدری نقل شده است که پیامبر (ص) فرمود: «در شب معراج به آسمان رفتم و یوسف را دیدم، گفتم ای جبرئیل این کیست؟ گفت: «این یوسف است»، گفتند ای رسول خدا! او را چگونه یافتی؟ فرمود: هم‌چنان ماه شب چهارده» (همان: ۱۱۰۸).

نقل شده است وقتی یوسف در کوچه‌های مصر راه می‌رفت، درخشش چهره او بر دیوار نمایان بود، هم‌چنان که نور خورشید و ماه بر دیوار (همان: ۱۱۰۸).

اما ایرج نیز خوش اندام و زیبا بود، و هر جا حضور پیدا می‌کرد مهر و محبتش دل‌ها را فرا می‌گرفت، حتی سپاهیان سلم و تور وقتی ایرج را دیدند تحت تأثیر او قرار گرفته و شیفته او شدند:

که او بُد سزاوار تخت و کلاه
دل از مهر و دیده پر از چهر او
همه نام ایرج شد اندر نهفت

به ایرج نگه کرد یکسر سپاه
بی آرامشان شد دل از مهر او
سپاه پراکنده شد جفت جفت

که هست این سزاوار شاهنشاهی جزین را مبادا کلاه مهی
(فردوسی، ۱۳۸۹: ابیات ۴۶۰-۴۵۹-۴۵۸-۴۵۷)

بی‌اعتنایی یوسف و ایرج به دنیا (مفهوم نیک)

بعد از ماجرای زلیخا و زندانی شدن یوسف و روشن شدن بی‌گناهی یوسف، او از زندان آزاد می‌گردد و به خاطر پارسایی و صداقتش مورد اعتماد پادشاه مصر قرار می‌گیرد. یوسف به خاطر حفظ ایمان و کنترل هوای نفسانی مورد اعتماد واقع گردید، و تمام امور به او سپرده شد:

﴿قَالَ اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ﴾ (یوسف/۵۵)

ایرج نیز هیچ اعتنایی به دنیا نداشت، و هیچ‌گونه حرص و آز در ذات او نبود؛ از برادرانش خواست او را نکشند، چون هیچ تمایلی به حکومت و قدرت و مال و جاه دنیوی ندارد، و فقط می‌خواهد گوشه‌گیری و انزوا پیشه کند و به ستایش خدا مشغول شود:

بدو گفت کای مهتر کامجوی	اگر کام دل خواهی آرام جوی
من ایران نخواهم، نه خاور نه چین	نه شاهی نه گسترده روی زمین
بزرگی که فرجام آن تیرگی است	بر آن برتری بر بیاید گریست
جز از کهتری نیست آیین من	مباد آز و گردنکشی دین من
بسندہ کنم زمین جهان گوشه‌ای	به کوشش فراز آورم توشه‌ای

(همان: ابیات ۵۰۳ تا ۴۸۴)

ایرج جوانی فرشته‌خو و عارف‌گونه هم‌چون سیاوش است؛ ماجرای او اثبات‌کننده این حقیقت است که راستی و درستی در همه جا و در حق هر کسی درست نیست (ایرج

پاک‌نهاد، ساده‌دل و بیزار از آز و آزمندی است و کردار و پنداری عارفانه دارد(حمدیان، ۱۳۷۸: ۲۱۸).

فرجام متفاوت دو داستان

داستان حضرت یوسف برای حضرت یعقوب و خانواده او پایان خوش و دل‌انگیز دارد، و یعقوب بعد از چهل سال هجران، از کلبه احزان خارج می‌شود، و یوسف نیز سالیان سال بعد از آن عمر می‌کند، و با اقتدار و بزرگی به عدالت‌گستری و ترویج یکتاپرستی می‌پردازد. اما داستان ایرج فرجام بدی دارد و ناجوانمردانه به دست تور و با تحریک سلم به قتل می‌رسد:

به کرسی به خشم اندر آورد پای
همی گفت و برجست هزمان ز جای
یکایک برآمد ز جای نشست
گرفت آن گران کرسی زر به دست
بزد بر سر خسرو تاجدار
از او خواست ایرج به جان زینهار
و در آخر با توطئه شوم دو برادر ایرج به قتل می‌رسد، «ایرج بی‌گناه‌ترین پهلوانی است که در سراسر «شاهنامه» می‌توان یافت» (اسلامی ندوشن، ۱۳۹۱: ۱۴۵).

یکی خنجر آبگون بر کشید
سرپای او چادر خون کشید
بدان تیز زهرابگون خنجرش
همی کرد چاک آن کیانی برش
سر تا جور زان تن پیلوار
به خنجر جدا کرد و برگشت کار
(فردوسی، ۱۳۸۹: ۴۱۴-۴۱۲)

نتیجه بحث

با توجه به اینکه این دو داستان در زمانه‌های متفاوت رخ داده‌اند، و حتی از نظر موقعیت داستانی و مکانی نیز تفاوت دارند. داستان حضرت یوسف، داستان ایرج یکی از اساطیر ایران را شرح می‌دهد. ولی از آنجا که فردوسی حکیمی مسلمان است و وجودش با علوم قرآنی و دینی ممزوج گردیده، به شباهت‌های فراوانی در آن بر می‌خوریم که در شرح مقاله به آن پرداخته شده است، اما آنچه پررنگ‌تر است، نقش حسادت و تراژی قدرت است و عبرت گرفتن انسان‌ها از بی‌اعتباری و بی‌ارزشی دنیا، که هر دو داستان به آن اشاره شده است. خداوند در قرآن کریم به صراحت هدف از این داستان را عبرت برای اهل تحقیق و جست‌وجوگران می‌داند:

﴿لَقَدْ كَانَ فِي يُوسُفَ وَإِخْوَتِهِ آيَاتٍ لِّلسَّائِلِينَ﴾ (یوسف/۷)

«به راستی که در سرگذشت یوسف و برادرانش برای اهل تحقیق و پرسش عبرت‌هاست».

و فردوسی نیز در پایان داستان کین‌خواهی ایرج به زیبایی این پیام را بیان می‌کند:

بخواهد ربودن چو بنمود چهر	بر این گونه گردد بما بر سپهر
نه نیکو بود راستی در کمان	مهر خود به مهر زمیانه گمان
دل از مهر گیتی نباید بشست	یکی پند گویم تو را من درست

(فردوسی، ۱۳۸۹: ۴۲۲-۴۲۱-۴۲۰)

کتابنامه

- ارفع، سید کاظم. ۱۳۹۲. تفسیر بیان الرحمن. چاپ اول. تهران: نشر فیض کاشانی.
- اسلامی ندوشن، محمدعلی. ۱۳۸۶. زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه. تهران: شرکت سهامی انتشار.
- _____ . ۱۳۸۶. داستان‌ها. چاپ هشتم. تهران: شرکت سهامی انتشار.
- حسینی دشتی، سیدمصطفی. ۱۳۸۵. معارف و معاریف. دایره المعارف جامع اسلمی. ج پنجم. تهران: مؤسسه فرهنگی آرایه.
- خالقی مطلق، جلال. ۱۳۸۹. شاهنامه فردوسی. چاپ سوم. تهران: مرکز دایره المعارف بزرگ اسلامی.
- رحیمی، مصطفی. ۱۳۶۹. تراژدی قدرت در شاهنامه. تهران: انتشارات نیلوفر.
- رضا، فضل‌الله. ۱۳۵۳. پژوهشی در اندیشه فردوسی. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- زنجانی، محمود. ۱۳۷۲. فرهنگ جامع شاهنامه. تهران: مؤسسه انتشارات عطایی.
- سرامی، قدمعلی. ۱۳۶۸. از رنگ گل تاریخ خار. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- سیدی، سیدحسن. ۱۳۸۴. ادبیات تطبیقی (پژوهشی در باب نظریه ادبیات و شعر روایی). چاپ اول. تهران.
- صفا، ذبیح‌الله. ۱۳۶۳. حماسه‌سرایی در ایران. تهران: امیرکبیر.
- مکارم شیرازی، ناصر. تفسیر نمونه. ج ۸-۱۱. تهران: دارالکتب الاسلامیه.
- مهاجرانی، سیدعطاءالله. ۱۳۸۲. حماسه فردوسی. چاپ سوم. تهران: اطلاعات.

مقالات

- ممتحن، مهدی و پریسا داوری. بهار ۸۹. «دو زن (مقایسه سودابه و زلیخا در داستان سیاوش با نگرش فردوسی و داستان یوسف (ع) به روایت قرآن)». فصلنامه مطالعات ادبیات تطبیقی. دانشگاه آزاد اسلامی واحد جیرفت. سال ۴. شماره ۱۳. صص ۱۷۳-۲۰۱.